

M.A. LIBRARY, A M.U.



PE4568

الْآنَ أَوْلِيَائِ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

یا ضلالتکار

مولفه مولوی شیخ نذیر احمد صاحب لکڑائی



تاریخ شیر شیر خان قطب زان حضرت مولانا شاہ فضل الرحمن فی اللہ
سراج السالکین العارفین الشیخ شارق حضرت شاہ محمد آفاق مجددی مولوی

از نتیجہ افکار شاعر شریعہ ال منہج شیخ غلام حیدر از لکڑائی مولانا شاہ محمد عظیم قدس سرہ

ایش قبول بارگاہ مولوی سید شاہ آل محمد واسطی لکڑائی سلمہ اللہ الشاک
حسب الحکم و غلط بیل جناب مولانا مولوی محمد عبد المجید سلمہ اللہ محمد مالک

مطبع انوار الدین علی حسین عکاسی از این قریہ طبع میر گڑد

سراج الکاشفین العارفین کشف الشرائع حضرت شافعی رحمہ اللہ

وہی ہے کہ شافعی رحمہ اللہ نے بیان کیا ہے کہ خلاصہ حدیث ہمارے گوشہ پر ہے

بغیر اس مقبول کا کہ جو ہر مولیٰ سید شاہ ال محمدی بکرمی سلام اللہ علیہ

سب احکم و عظیم الشان لانا مولیٰ محمدی محمدیہ سلام اللہ علیہ

محکم دلائل و امارات علیٰ حدیث و احادیث و امارات علیٰ حدیث و احادیث

الْاَنَاءُ وَالْبَاءُ اللَّهُ الْخَوَفُ عَلَيَّهِمْ وَالْهَمُّ يَجْرُفُونَ

ساختار و کار

مؤلفه مولوی شیخ نذیر احمد صاحب کمالی



بیان شیخ نذیر احمد صاحب کمالی
مؤلفه مولوی شیخ نذیر احمد صاحب کمالی

وَأَلْهَمْتُ الْإِسْلَامَ مُحَمَّدًا نَبِيًّا وَكَانَ دِينًا الْقِيَامُ فَصَلِّ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ الْخَيْرِ النَّفْسُ بَيْنَ الْمَلِكِ وَالْأَبَا بَارِئِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
وَأَرْضَاهَا لَهَا عَمَّا آتَا بِعَدِيدٍ كَوْنُهُ بِمَنْزِلَةِ نَبِيِّ مُحَمَّدٍ بَيْنَ شَيْخِ نَوَازِشْ عَلِيٍّ مَوْجُودٍ مَكْرَمِي
كَمْ يُوَفِّرُ خِرَافَتِهِ بِأَسْمَيْنِ بَوَسْتَانِ سِيَاوَتِ وَنَسْرَتِ لَكِنْ تَتَانِ
رِشَاوَتِ سِيدِ آلِ أَحْمَدِ صَاحِبِ بَلَدِ رَمِي سَلَمَةِ الْمَشْرِقِ بَلَدِ تَرْسِ وَنَسْرَتِ خِيَالِ تَرْسِ
هَرَجَا كَمْ دُرِّ بَابِ بَرْتِ بَحْتِ بَحْتِ وَحَا لَانِ حَقِّ كَمْ مَسْطَرِ فَوْضَاتِ بَابِ نَوَ
سَطِحِ تَجْلِيَاتِ عَرَفَانِي الْمَذْكُورَةِ مَيَّادِي شَاكِي مَعْرِ وَنَسْرَتِ بَرْتِ مَيَّادِي شَو
مُخْتَصِرِي أَنْحَالَاتِ خَيْرِ آيَاتِ وَاقِفِ اسْمِ الْمَلِكِ قَتِي كَا شَفِ اسْمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله
 واصحابه واهل بيته الطيبين الطاهرين اجمعين وصلى الله على
 سيدنا محمد وعلى آله وصحبه وسلم

کارگاه شوازیست

جناب قدوة السالكين زبدة العارفين حضرت مولانا شاه فضل الرحمن
مستظرف
مستنبه می مجددی علیه الرحمة والعرفان از اولاد محمد و محمد مصباح العالی
مستحق
مجمع عمدة المشايخ ملا وده مصطفی لکهنوازیست اسمها که حضرت

جبروتی عارف کامل محقق و اصل منظر حقائق لایبی بر صدر تقاض
 غیبی حضرت مولانا شانه فضل الرحمن صاحب گنج مراد آبادی نورانی
 مرقده و قدس سره بنصیر و طاس مستحکم در موباین را سعادت
 داین و وسیله نجات خویش میدادیم و این مجموع را بر یا فضل افکار
 با ستم مایخی حسب نتیجه فکریان ارشاد مودود مودم ترقیب از
 ناظرین پر تکمیل آنست که هرگاه سواد دیده از بیاضیش منور سازد
 از دعای خاتمه بخیر این فقیر را قراعت و شش نعم نمایند و بر بیان

مولانا صاحب تاریخ است سنه ولادت ۱۲۰۸ هجری از ان بر می آید
 هرگاه که پدر ایشان شیخ اهل الله رحمه الله که مرید مولانا عبد الرحمن بن
 لکنوی بود خیر ولادت بسمع بهایون مولانا رسانیدند مولانا بهین
 نام ناسیدند از عالم طفلی آثار سعادت و ولایت از ناصیه او پیدا نمود خود
 میفرمود که وقتی کتاب یوسف زلیخا میخواندم اکثر زیارت حضرت
 یوسف پیغمبر علی نبیا و علیه الصلوٰۃ والسلام میشد و اتباع سنت
 قدم بقدم صحابه پاکیزه خونونه علمای ربانین بود و کلمای معرفت و
 یقین علوم در سینه در لکنو خوانده و بخدمت مولوی نور صاحب
 فرنگی محل شرح و قایم در فقه و در دهللی بحضور شاه عبدالغیر زمر محبت
 دلهوی رحمه الله علیه چند سبق مشکوٰۃ شریف تیمنا خوانده و از مولانا
 استحق صاحب نواسه شاه صاحب صحاح سه و غیره دیده و الله اعلم بالصواب

چشیده و قشرباس انوار طریقت نقشبندیه اولاً از شیخ حیدر علی صاحب
 انصاری ملاوه برچید بعد از آن بخدمت خواجه شاه محمد آفاق صاحب
 دهلوی رحمة الله علیه رسیده مشرف به بیعت و خلافت گردید اولاً
 مولانا صاحب اکثر بسیر و سیاحت میگزرا نیند و بالاخر سکونت ملاوه
 ترک کرده و از بسیر و سیاحت باز آمده و گنج مراد آباد که از ملاوه سه کوه
 فاصله دارد و گنج غلت گزیند و رجوع حقائق از بلاد و جبال چند
 شد که نظار گیان را ستیج گردانید روزانه و شبانه جوق جوق طالبان فیض
 و دعای آمدند و فیضیاب شده میرفتند.

روزی مولوی سید احمد دهلوی در آشنای کلام گفتند که باری سجد
 مولانا صاحب حاضر بودم که خطی بزبان عربی پیش از بیت المقدس آمد
 برای خواندنش سویم ایما شد بجز و فرمودن آن نادانی مرطل خدا شناس

نور و نامه کشاده فخر و پیش بسمع همایون رسانیدم تحریر بود که مقامات
 سلوک همین انفاق سیماز یکی عارف کامل طی می نمودم ناگاه بقضای
 الهی ازین دافنا که چون سراب نمایشی پیش ندارد رخت حیات بغیر ^{بیکوه}
 بقا کشیدند بوجد آمدن این حادثه ناگزیر بقامی که بودم پیش رفتن
 نتوانستم هر چند از عارفان این دیار استمداد جستم لکن بمراد ولی فائز
 نشدم از شخصی ذکر خیر آن خضر دریای معرفت بگو شدم خور و از آن باز آتش
 اشتیاق بدل نیاز منزل ملتهب شد لهذا عرضیه نیاز فرستاده چشم
 در راهم که جواب با صواب ارسال فرموده تحریر فرمایند که بکدام راسته
 بچه طور بخدمت والا حاضر شده فائز المرام شوم انتی مولانا صاحب
 مضمون خط شنیده دست مبارک برای دعا برداشتند بعد فراغت و
 ازین خادم فرمودند که جواب خط باین مضمون بنویسید که برای حصول

مقصود شما و عا کرده شد حتمیاج آمدن نیست انشاء الله تعالی مطلب
خواهند رسید حسب الحکم جواب خط بقید تاریخ و ماه و هنگام و عا و نیز
از جانب خویش تحریر کردم که هرگاه خط چهره وصول افروز در اطلاع
و منتهی که از دعا چه تیجه بوقوع انجامید جواب خط نوشته آن بزرگ
بعد شش ماه بسبب بعد مسافت نزد من رسید نوشته بودند که فیض ^{طی}
آن مرغ شاخسار لاهوتی بهمان وقت و تاریخ که بخط ترقیم بود از مقامی که
در آن استقرار داشتم پیش رفتم الحمد لله

از مکاشفه مولانا صاحب حکایت کنند که در ایام بغاوت فوج تلنگه
با سرکار برطانیه هرگاه که قتل و غارت انگریزان و زنان و بچگان شان
شروع شد حضرت شاه غلام رسول صاحب کاپوری فرمودند که اکنون
قدم انگریزان از هندوستان لغزید و شکوید مولانا صاحب فرمود

حاشا و کلا بلکه مستحکم تر از سابق گردید چون شاه صاحب موصوف رجوع
بقلب کرده بعالم مراقبه پرداخت از مولانا صاحب گفت که مکاشفه
شما صحیح است همان بطور آمد.

مولوی منظر حسین کویل ریاست رام پور مراد آبادی گفتند که باری بجد
مولانا صاحب حاضر شد و برای قضای حاجت بجای ضرور
رفتم دیدم که قدمچما مشرق رویه است بدلم خیال گزشت که نزد فقها
به بیت اخلا ایشیت بقیله نشستن مکرده است مولانا صاحب چرا
این قدمچما موافق کتاب بنام ساختند و تئیکه از قضای حاجت
فارغ شده بدو آمد مولانا صاحب نزوم تشریف آورده فرمودند که مولانا
خیال شما صحیح است حالا انشاء الله تعالی زود تر موافق کتاب بنام
خواهم کنانید.

چای سبب شده نه بعد چیده ساعت آن کس بخیزد دست شریف را
سوالنا صاحب فرمودند که خلق الله مرا بسبب پریشان و حیران
می کنند و پشت را و اگر ده حاضرین را معاینه کنی تنبیه نه پر پشت شریف
هر چهار سهم است پس مع کل موجود و لود و نه احتیج که است الا ولای حق
تا بقرات ضا ئدان نشسته به با وید که هر که از بیگانه

شخصی معنیست جز از صریحان با اختلاف آن ولایت مآب بود چشم در چشم
 بیان میکرد که شخصی در ایام بزرگال زیارت حضرت مولانا صاحب
 حاضر میشد و مانند راه فریب مراد با و شریف مع آید
 بگل درآمد و هیچ صورت ربانی ندید آن کاشف استار را بیاد
 آورد و استعدا و طلبیه چندی بیهوده مولانا صاحب تشریف آوردند
 و اسپ را مع سوار پریشانیت خود بر داشت تا از مملکت بدید آوردند و

نزد مولانا صاحب میرفت بفضلہ جل شانہ اکثر شقاییش درست

می داد۔

میان محمد شفیع خلیفہ شیخ الہ بخش مرحوم قنوجی حکایت خود

بیان میسر دند کہ یک بار من همراه والد صاحب خود بخجور حشر

مولانا صاحب حاضر شدم و تم تا رنج از آب عنکبوت پر

آبلہ شدہ بود و کشیدن آستین نمیتوانستم بسبب جاری

شدن خون و ریم مبتلای تکلیف بودم مولانا صاحب متفہم

فرمودند کہ در دست شما چه شد والد صاحب حال بیان نمودند

مولانا صاحب ارشاد فرمودند کہ در محن مسجد ما پودینہ است

اورا سائیدہ ضما د نماید شافی مطلق شفا خواہد بخشید ^{الارشاد}

پودینہ سائیدہ ضما د نمودم بفضلہ تعالی بدعای حضرت مولانا صاحب

در چند ساعت چنان به شد که آستین را از بالا زیر کشیدم و
نظارگیان دست بپوشیدند.

از زهد مولانا صاحب حکایت است که در لکهنو نواب
شرف الدوله بهادر کشمیری مبلغ کثیر پیشکش کرد مولانا صاحب تمام
مضطربانه برخاستند و در صحن مسجد تردد می نمودند که آمد و شد
مردم شروع شد مولانا صاحب بهیچ روپیه تقسیم فرموده بفرار
خاطر نشستند و بکار الهی مشغول گشتند.

اتقا مولانا صاحب در ماکولات بحیث خود دیده ام که از حکام طعام
که پیش می آمد روئید گردانیدند بلکه حاضرین را میخوارانیدند و
خود قرض گرفته خور و نوش میفرمودند

از عادات شریفه آن جناب بوده که در امر معروف و نهی منکر

یعنی غصه و غضب پیش می آمد و بعد ساعتی برفق و ملایمت کار بند
می شدند شان صحابه رسول مقبول علیه الصلوٰۃ و السلام
همین بود که از مولانا صاحب نظم و مینمود.

زبانی یکی از مریدان خواجه محمد آفاق رضی الله عنه بسمع رسید
که حضرت خواجه صاحب موصوف چون بیمار گردیدند و مرض
اشد او گرفت شاه اعظم علی خلیفه بنو بایطین دریافت که عمر خواجه
صاحب باخت تمام رسیده است عرض کرد که از عمر من بگیری
و عمر خود بپذیری ایند منظور نه شد چون مولانا صاحب استدعا کردند پذیرا
شد و دعای از دیاد عمر برای مولانا صاحب کردند گویند که عمر مولانا
صاحب بیکت همین دعای حضرت خواجه افروز چنانچه مولانا
صاحب یک صد و پنج سال زندگانی کردند و آخرت بدست دوم

ماه ربیع الاول شام جمعه ۱۳۵۱ هجری قمری یک هزار و سیصد و سی و نه هجری شمسی

جان بجان آفرین سپردند

اگر صد سال مانده ویرگی نو	باید رفت زین کاخ دل افروز
---------------------------	---------------------------

بقام گنج مراد آباد ضلع انام ملک اوده رکنید مقبره کریم شیرخان

و مراد شیرخان آن آفتاب ولایت رانیر زمین سپردند و

تعلقه دارا ترو ضلع گونده از غلات کارچوبی قبر آن بزرگوار

پوشیدند و سانبان مع ستونهای نقره ساختند و قرضه

بقال که دمه مولانا صاحب بود بکی ادا نمودند - فخره الله خیرا -

توایخ کشیره وفات حضرت مولانا صاحب بعضی از

سخنوران گفته اند فقیر نیز تینا و قطع تایخ گفته درج این جریده

گردانید

وہوہذا		
افسوس نماز فضل رحمن اواب	بودہ است بوقت خویش مثل اصحاب	
در دہر چو عمرش بصدیق نہ رسید	اندک مجلس حکیم رب الارباب	
تاریخ وفاتش ز نذیر احمد شد		
راہی بام گشت جهان زیب خباب		
قطعه دیگر		
مولوی نقشبندی فضل رحمن فی کمال	شد خرامان سوی جنت حسب بان الہ	
صوری وہم معنوی تاریخ فوت متولو	شام جمعہ بستی دو ماہ بیع الاول آہ	
چونکہ مولانا صاحب از اولاد مخدوم شیخ محمد مصباح العاشقین		
ملاوہ اند ضرور اقامہ کہ شتمہ از حالات آن بزرگوار درج اوراق کنم		
مصباح العاشقین از بزرگان صاحب حال بودہ وار		

مشایخ کبار ملاقات نموده در صحبت شیخ سعد خیر آبادی
 مخدوم شاه صفی صفی پوری رحمهم الله اکثر مانده و با ایشان نشست
 فراوان بهمرسانده گویند که تا شیخ صفی زنده مانند همواره در زور و
 او آمدند شیخ مشهور بخانواده چشت عنبر شرت است از خاندان
 دیگر هم نصیب به دارد قطب ملاوه بود اول شیخ جلال گجراتی
 تربیت یافت و بعد از آنکه او را سارقان شهید کردند در صوبه بهار
 آمده شیخ نور قطب عالم رحمته الله علیه را دریافت بهفت بار حج ادا
 کرده است چون از سفر حج بخانه آمد خانه خود را از مایحتاج
 مالا مال یافته فرمودی که خانه ما مانند کان بقالان میماند همه تبارج
 وادای و فرزندانش همه بزرگ وقت شدند کذا فی مرآة المبتدین
 للسید شریف بن سید عمر بگرامی از ملوک مصلح العاشقین

پیشتر که وفات ایشان در ۹۳۹ قمری و شصت و شش سالگی و سی و هجده سالگی بود وقوع آمده.

ارشاد بگرامی تایید وفات مخدوم موصوف بطرز جدید گفته
بطور یادداشت درین جا نوشته می آید.

قطعه تاج

سوی حبت رفت قطب حق محمد ازل

سال تایخ وفات ارشد بطر نوگار

سنتھ نوپس و ضرب وہ اور البتہ دو مرتبہ

حاصل خورش رقم کن یک پین یک پین



رواق ده شرح بیان بحر مرده کاسین

مقبول سرکار خدا بهر صحرست بهترین

بوده است شبلی ضربت آن دیوین

از حکم ربان جان فتنه سو خلد برین

گنج صراط اهل حق مدقون شده اندرین
۵۱۳

چون کسین بیان سید احمد طهر سیرین

آگاه اسرار خدا دل عالیشان درین

وقف معرفت در زهد عالی تر است

آدم حکمند زبان ناگاه نرین ارجان

بر دم سبال رسد بقیه حکم صحت و ثقل

بسم الرحمن الرحيم

قطعات تلخیص وفات جناب لانا فضل الرحمن صاحب مزاج و ادب

روز و شب در خدمت او بودم و در هر روز از او می‌شنیدم که

داخل خلده شده اسوه ارباب حال

میرزا فتح علی خان قزوینی قطعه سال

ایشان

فضل حرمین و قزوین معروض نمود بجلد بزرگ

باری احمدی القیسین حضرت طریقی پیر پست

رفت با علی طایفه نرسید گروه یاران

سال و هشتاد و پنج سال از سنه ۱۲۱۳

ایضاً

شمار و در سی افق نماید بحال
 پاک و پاک و ثلث نیکت میر فضال
 داد با اهل زمانه و شمس و ماه و طلال
 وقت مغرب شده فحوش و فوج بحال
 بخان طایفت محل افسر با یک کمال
 بنام شش سواران چمدیه و حاکم بحال

قلب و عارف و حق حضرت فضل حرم
 پارسا متع و هنر و سخن آگاه
 او بغیر مان قضا آه چنان آگیز داشت
 بمطیبت و موسم ماه بیع الاول
 بدلم آمده ارشد بند رحلت و
 سال فضلیست اگر نه نظر بایگرفت

ایضاً

نمانده فضل حرم سیرت	چه گویم حالت ناشادمی خلق
جهانی خاک بر سر پیرین چاک	بود در ماتش بربادی خلق
اگر چندی بماند این صورت غم	نیاید در نظر آبادی خلق
خداوند اعطا کن خلق را سیر	که باشد از غمش آزادی خلق
رقم ز موصوع تاریخ ارشد	سوی ملک تقاشد مادی خلق

ایضاً

خدا رسیده حق آگاه فضل حرم بُو	که در ولی جهان سال عمر است عیان
بذوق و شوق شب و روز اوجان دل	فدای احمدخت عاشق زودان
بعدم و کمالات پارسائی روز	نذیر همسر او پس درین دوران
بحکم خالق هر جهان چشم زود	مکر بست بدار السلام گشت روان

رقم نمود پنجم سال و ارشد	جد از دیر خرابات شد ولی جهان ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵
ایضا در ممل	
فصل حرم حق پرست اهل کمال اهل سلوک مهمه تاریخ وی ارشد ز فکر روز نمود در زبر چون علم بید گشت ارشد از عیش	هنگام گشته بحکم حق ز داری قیام کرد معمور اهل دل اهل کرم و السلام شد بطور بیست و نهم سال او می نیکم ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵
ایضا در ممل	
فصل حرم منطبق انوار و انوارات مصرع تاریخ او ارشد رقم ز ممل	جانب افسیم باقی رفت آن پاکیزه مرده دل کرده صیال مرد سعد اهل کرم ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵
ایضا	
فصل حرم آنکه دل او شد جهان گفت ارشد سالش	داشت زیر آینه نرائن رفت بجهت قطب باطن ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵

ایضاً

زودنیای ناچاپه بر حلاکت نرید		ولی جنت را آنکه بشیل بود	
محل انفضیل رحمن پدید		کشور و چونی سال رشد بپایان	
ایضاً			
انزین سلسله پیر اندوه چون نمودنم		خیر حریعت حق اگر که فضیل رحمن بی	
سرا که کسب لاکروده در ارم آرام		بر آمازل لب ارادت بر عمل مالش	
ایضاً در چرخه			
شهر خوش انفضیل حق و برین سکون بود		عارف کامل که یکتا بود دنیا را که زینت	
فضیل رحمن از بیجا انفضیل در آری جا سو		در عرف بهمه ارادت در قلمرو مال	
در مشاعر			

از دار قاسم گزین گشته بانی - آن نیک انجام

تایخ و ماه و روز و وقت ارشد گو - هم سال درو

بست و دوم ربیع الاول امی واک - اذینه و شام

در صورتی و معنوی

فضل رحمن شرف اهل کمال اهل دل گشت از حکم خداوند جهان قاصدین

سال پنجاه عیان سازم امی ارشد در هزار و سه صد و سی و نه شد و اردو

ایضا

جناب عرفان با کمال چو فضل رحمن در گزینش

روانه گردید او بیکم تقدس گشته چو نالش دل

سین و در انجواست ارشد بگوش آید صدای با

گزید حلت ز جای کهنه بکاک سرمد ولی کمال

ایضاً

دلیل راه خدا پرستی که بود درود
 شمع عزم پاره پاره و طها گشت خالی از نورنا
 رقم نموده است کلاک ارشد زبهر تاریخ حلت او
 بسوی جنت روانه گردید زین جهان ابدل گنج

ایضاً

فضل رحمن نور خدا رو شمشیر
 چون سپرده جان پاکت و بعالم آفرین
 بعد از فین از پی تاریخ ارشد لب کشود
 نیز روشنایی افروزد جلوه در زمین

ایضاً

فضل رحمن شه عباد که فرمود پسند
 از جفای فلک افسوس گمان ز زمین
 بقلم آمده تاریخ و فاشش ارشد
 غم فردوس برین کرد سحرال دین

ایضاً

هنگامی که دید چون سوی جهان	فضل حرم صاحب عین البقین
پیشوای صوفیان فرست از جهان	سال تاریخ وصال رشد نوشت

ایضاً

کرداراده بنجانه	فضل حرم حق آگه دور
خفته بی وی ولی حق لمجد	خواند ارشد بر قدش تاریخ

ایضاً

وصف او را کی بود پایان حسد	فضل حرم اسدل ای و انما
یا خدا جنبت باور فرمی بود	از پی تاریخ او ارشد نوشت

ایضاً

روح پاک او روان گردید از حکم	فضل حرم اسدل و عمر کبیر خیال
------------------------------	------------------------------

سال تاریخ وصالش از قلم ارشد چکید	بای شد قطب لایت رحال از ملک محن
ایضاً	
ز گلستان جهان آه فضل حرم جنت شگفته رفته ارشد بسال ضوان گفنت	که باغ زهد از قدرت خدا بنمود بهار گلشن جنت ولی حق افروز
ایضاً	
کجافت آن مولوی فضل حرم سین وصالش رقم کرد ارشد	که بوده دین در قطب مانده نه عالم شده حق پرست یگانه
ایضاً	
فضل حرم چو سفر کرد ز دهر سال تاریخ زار شد بشنو	پاره پاره نمیش دلها شد خسیر دل از دنیا شد
ایضاً	

ولی فضل رحمن که تازیست دشت	بسوی حق آن شاه زما دُرُخ
شد از هوس ارشد رقم کرد سال	چه کمال بفر دوس بنجا دُرُخ
ایضاً	
فضل رحمن هبند یکتا بود	زین سرای سنج خضت شد
سال او آمده زمن ارشد	عارف حق نزل حبت شد
ایضاً	
فضل رحمن خدا رسیده ولی	زین جهان خست زندگانی بست
سال او را رستم نمود ارشد	رهم راه حق بقی پیوست
ایضاً	
فضل رحمن که رفت از عالم	ما تم او بهند شش بر بشمر
سال تاریخ نیست ارشد	کرد حلت بعدن قطب دهر

ایضاً

فضل رحمن شمع قلم و زهد	سوی ملک ابد روان گردید
گفت ارشد سنین رحلت او	رهنمای زمین بخند رسید

ایضاً

فضل رحمن امام اسل حق	شد بهار السلام هر گرا
خامه راسال و سپهر داشت	فخر ارباب دین نمایندگی

ایضاً

فضل رحمن حق آگاه	آنجا چون بنهاد قدم
شور ارشد پی سال افتاد	افزون گشت بهارم

ایضاً

فضل رحمن اسل باطن	اکر وز دار فانی رحلت
-------------------	----------------------

سال وصالش ارشد گفتم	نامی عابد رفت بجهت
ایضاً	
جناب فضل رحمن اهل باطن	فشانده بر سر دنیای دوت
بتاریخ وصالش گفت ارشد	چه صوفی با خدای پاک پیوست
ایضاً	
فضل رحمن شرف اهل کمال	داسن از انجمن و سرافشانند
یافت ارشد سینه رحلت او	اهل دل پاک خدادوست نمازند
ایضاً	
فضل رحمن اهل فضل	گام نهاده براه عدم
گفت ارشد پنی سال وفا	ذاکر حق بگنجد ارم
ایضاً	

الحق باشد هر شئی مالک	فصل رحمن آه نمانده
جانب جنت فته چه مالک ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳	ارشاد گفت سنین و صا ش
ایضاً	
کرد دنیا ی دنی را پد رود	فصل رحمن شه ارباب کمال
قطب حق قصد سو خلد نمود ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳	سال تاریخ رتسمه دار شد
ایضاً	
جانب جنت یکدم شد درو ان	مخرن فصل کمال و علم حق
فصل رحمن بوده ریب و جهان ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳	سال تاریخ وصال ارشد شت
ایضاً	
دین م حلت قطب و بران	هائی افسوس کن از دین خود
در جهان آره فصل جان ۱۳۱۳ ۱۳۱۳ ۱۳۱۳	گفت خروان پی سال ار

ایضاً

فصل حرم کج جهان گزینان بگزشت	ذات پاکش ولی کامل اول شد
سال او آمد ارشد بزبان خا	عاشق حق بجای از جای جهان باطل

ایضاً

فصل حرم شهاب یقین زنده	دید مادر غم اورخت شرک پند
سال تاریخ وفاتش تو گویم ارشد	راهروش بجهان صوفی پاکیزه درون

ایضاً

فصل حرم شهاب کمالات جهان	شهرای طرف ملک عدم و اویدا
کلاک ارشد سنه رحلت او کردم	از جهان رفت شه اهل حق انارند

ایضاً

فصل حرم متقی و پارسا چهره نیکا	رهگذر کردید ناگه جانب دارانرا
--------------------------------	-------------------------------

شدروان از جای گنبد عابدین ^{۱۳} ه دا ^{۱۳}	مصرع تاریخ اورا خامه ارشد نوشت
	ایضاً
کرد چون ناگاه غم گلشن خلدیرین دای راهی از جهان شتاب و ازلین ^{۱۳}	فضل حرم صاحب باطن شال کمال خامه ارشد نوشته سال تاریخ وصال ^{۱۳}
	ایضاً
فضل حرم عارف حق صوفی صافی درون کامل پانصد و پنست در جهان اوردگون ^{۱۳}	و اورا فیاضد هزار افسوس راهی شد و سال تاریخ وصال رشیدین ظاهرین ^{۱۳}
	ایضاً
که بود از تیر دل عاشق رسول عرب پنصد خلد نموده چه برگزین رب ^{۱۳}	ازین سرای فناه فضل حرم نیت زبان کشود با طهار سال او ارشد ^{۱۳}
	ایضاً

راهی ملک عدل شایع دایم الگشت
بزم بزم و صلاک حق بزم و صلاک

فصل سخن رضا دانی طهر جو زهد
سال پیانخ وصال و بدست آید

ایضا

انسخه کو بزم بزم و صلاک دایم الگشت
دایم الگشت و صلاک دایم الگشت

فصل سخن گزیده اهل عرفان شریف
سال پیانخ وصال و بدست آید

شہزادی فی الزکرم رب العالمین		فضل جمع صواب بطریق ملک مولی	
قصہ حسرت کے ذریعہ مادی الیقین		قد ابرشتہ دانی پیا پیانہ افغانی	
فیض بخشی پندی لطیف حضرت میر غفران		فضائل اطفال اس سے عارفانہ	
ساتی جاہم حقیقت شادانین بزم جہان		ارشد انیس کے کا خاصہ بادشاہ حاکم	
		ایضاً	

ایضاً

شده مولوی فضل حسن زوہر	جناب حق اور چو ارشاد کرد
بیان کرد ارشد سنین وصال	شہر کابلان چند آباد کرد

ایضاً

وادرینغا یافتہ ناکہ وفات	فضل رحمن بادی اجندرا
گفت ارشد اپنی تیاری او	عمدہ سالک رفت زین و ارفا

ایضاً

فضل حسن حق پست فہوس و بھال	رہکار گشتہ بیکم زین سری بی قیام
گوش زد گردید ای ارشد تیاری و قات	عارف پاکیزہ باطن و راحم کردہ مقام

ایضاً

فضل حسن عابد بن نہ اہل کمال	زین سری بی بقا ناگاہ کرد و ارحال
-----------------------------	----------------------------------

در غم اوبی سرپاگشت ارشد هفت چهر	عقل و شریع و زهد تقوی طاعت و فضل و عیال
ایضاً	
فضل حرم پاک پابند سنت شد زود	حق گویم زین مسک تقوی نماید
برزبانم آن ارشد بتایخ وصال	بادشاه حق شناسان یاری روزی نماید
ایضاً	
فضل حرم پاک طینت نیکو رفته زود هر	بود بهر طالبان حق بعالم حسنا
سال تایخ وصال او ارشد رونود	قصه کرده سوی جنت پادشاه اولیا
ایضاً	
هر ارحیف ازین و فضل حرم رفت	که بود ذات مقدس حق آشنا حق گو
نوشت بر سنگ لوح سنبل او ارشد	نزول رحمت حق باد بهر فرار او
ایضاً	

فضل حسن عارف کامل شاد ارباب حق	رهگر اگر دید در یکدم به یک جادوان
مصرع تاج رحلت کلام من آرد نو	شعر دنیا سوی جنت صوفی عالی ^{۱۳} ^۲ ^{۱۳}
ایضاً	
<p>فضل رحمن اصل باطن اصل دل اصل کمال</p> <p>حسرتاورداد یقین است زین دار جهان</p> <p>وقت فکرا شد نظر کردم که از غم چارپیر</p> <p>بی سرو پا گشت فضل ^{۱۳} ^۲ ^{۱۳} در خم زهد و اتقا</p>	
ایضاً	
فضل حسن منظر کشف و کمالات آنکه بود	اوز جای بی بقا شد جانب دار ابد
بر فرازش گریه کرده گفت آتش سال او	کاشف راز نهان پوشیده ای ^{۱۳} ^۲ ^{۱۳} بی لحد
ایضاً	

<p>ترک کرده بود و بایش این جهان رفته شاه کا ملان سوئے جهان</p>	<p>فضل رحمن اصل اصل کمال سال رحلت آمنه ارشد زمین</p>
<p>ایضاً</p>	
<p>شزد دنیا آبرو افراستے عدن مقدس تابنده کرده چائے عدن</p>	<p>فضل رحمن عمده صاحب دلان سال تیاریج وصال ارشد بگو</p>
<p>ایضاً</p>	
<p>صد آهش دروانه ترین و فضل رحمن راه جهان گرفته باوے راه یزدان</p>	<p>ریج و غنم و الم هم از چار سو نماید بهر ادای سالش ارشد زبان کشودم</p>
<p>ایضاً</p>	
<p>اراده کرد و چو آن بنما بجانب قدس سفر نمود ولی خدا بجانب قدس</p>	<p>میهن فضائل که فضل رحمن بود رقم نمود مصراع سال و ارشد</p>

ایضاً

پاکیش را بود خدای شاه	فضل رحمن نامند و اسفاه
ز جهان رفت متقی زاهد	یافت ارشد بسال نارنجش

ایضاً

جلس آمده بحکم قضا	فضل رحمن ولی صاحب دل
عاف حق گزشت این دنیا	سال حلت نوشته ام رنده

ایضاً

فضل رحمن شمع حق آگاهان	و ادینان سازد در عالم
کمال دینش زین دوران	سال تاریخ او بگواشد

ایضاً

کرد حلت ازین جهان ای واک	فضل رحمن ولی رب حلیل
--------------------------	----------------------

سال تاریخ گفتم ای ارشد	رکن درویشی افقاده
------------------------	-------------------

ایضاً

فضل رحمن اسفل سفلت از جهان	بود ذات پاک اوقد سی شست
سال تاریخ وصال ارشد نوشت	کرد افزون قطب حق زیر پست

ایضاً

فضل رحمن صاحب باطن مقدس نیکذات
 وادریغازین جهان بے بقا گشته روان
 دسترس گردید تاریخ وصال ارشد بمن
 سرگروه اهل عرفان شد بجای جاودان

ایضاً

فضل رحمن صاحب باطن بزرگ ششما	رفت زیر جامی فنا و جانب و اقرار
------------------------------	---------------------------------

پرتارخیش رقم زو خانه ارشد چنین	حلت از دنیا گزین سالک پرتارخیش
ایضاً	
فضل حرمش اصحاب کمال گفت ارشد نه حلت او	راهرو گشت این دار فنا گشت تا این ازو جامی بقا
ایضاً	
فضل حرم ولی کامل ارشد نه اش قلم نمودم	ازباده کشف است ز راه او بود خدا پرست ز راه
ایضاً	
فضل حرم شده زین و سر که بود سر زده صبح تاریخ ز فکرم ارشد	سینه آفتاب او گنج کمو خلایق چین متقیان شد پسری باقی
ایضاً	

حق که فضل رحمن رفت فی القور	چو شد بر فاسته ناگه دل از دهر
بگوار شد ببارخ و صاش	چه سالک گشت ای وای دل از دهر

ایضاً

فضل رحمن ز جهان رفت بکلم نردان	گوید از غم دل هراس تقصیر افسوس
بعد تدفین بزبان آن ساش آشد	شد نهان گنج هدایت برین افسوس

ایضاً

فضل رحمن ولی ز عالم رفت	بود دل داده رسول عرب
گفت ارشد ز بهر سال وصال	خلد باشد نصیب او یارب

ایضاً

فضل رحمن عارف کامل ماند	بود دتش آیه فضل خدا
بر زبانم رفت ارشد سال او	قطب حق گزشت دوران قبا

بایعالت تاریخی

محمّد حرم آلاء ازلست بکشت
قطب آفاق بر موعود هشت

فضل رحمن که بود پاکیزه شریک
چون رفت زود گفت آید پیش

ایضا

گردید مرا نه ز بهایان و نه ز

فضل رحمن نه ز بهایان

ایضا

محل نیست راندنین خرگاه
 بوده اوبی نظی میرا لک آه

فضل رحمن شریعت کم وزید
 سال تباریح رونمودار است

ایضا

هر اگر گشت با کاه ازین در افتاد
 کرده آید خیانت آسوده مرغان

فضل رحمن صلواتی هائوق بهیشت
 رونموده نه جلالت و ای شرف

<p>فضل رحمن مولی پاکیزه نهاد زیب آفاق زینت خلایا^{۱۳}</p>	<p>ای وارفه زخانی بی بی سلوا حوران نه وصال گشت^{۱۴}</p>
<p>اگر زینت آگاهی و انش وین درست آمد و شادان^{۱۵}</p>	<p>فضل رحمن بجله عالم حسن ارشد نه وصال اگر ورت^{۱۶}</p>
<p>ایضا</p>	<p>ایضا</p>

پنهان شده طایفه ای قضا به قفان		است به بزار او بجای قفان	
	ایضا		
طایفه ای قفان و قفان گاه		فصل رحمن من لانا انما الله	
پیش از این شده و در میان آه		تاریخ وصال او و نشانی مرگ	
	ایضا		

از دهن شد آن خرم ملک عرفان	از حکم جناب خالق النور جان
رضوان گفتا فداک فضل حسن ۱۳ ۲ ۱۳	چون دید باب خدا رشتی سال
ایضاً	
روح پاکش ز قید تن گشت آزاد	فضل رحمن ولی مثل او تاد
سوار تقی با جهان کرد آباد ۱۳ ۲ ۱۳	ارشد سینه وصال آمد بم
ایضاً	
گوئی که برو ختم شد حق دان	فضل رحمن حق آگاه لاثان
طرف عارف شد از دیار فنا ۱۳ ۲ ۱۳	چون کرد سفر ز دهر گفت ارشد سال
ایضاً	
روحش ز بدن روان شده در کیم	فضل رحمن ولی پاکیزه شیم
مقبول خدا سفر گزید از عالم ۱۳ ۲ ۱۳	ارشد سینه وصال او کرد در قم

چون باد شده گشتن بی بنیاد
گلزار سلوک فتادی دل به باد

فضل رحمن بهار باغ ابرار
شاخ قلم از شد بر شاخ آرزو

ایضا

برده زرق اگر امان آفاق

فضل رحمن فدای نوازی طلق

ایضا

بارد هر دیده اشک مانند سحاب

فضل رحمن شده ازین دما خراب

میریل از زیر هر کبر و قطب قطاب

ارشد نه وصال گفتی فی الحال

ایضا

صد حریف بیکدم ز جهان کن روز وفات

فضل رحمن حق اگر خوش اوقات

بسیار است نمانده کامل نیک صفات

ارشد نه وصال گفتی هم نمود

ایضا

بگرفت زمانه گفت ارشد راسالش	حلت فرمودین جهان قطب حق
ایضاً	
فضل رحمن رو حلت بگزید	یکتابوده میان اهل توحید
ارشد سینه وصال آمد بزبان	قطب هندوستان بفردوس سپید
ایضاً	
فضل رحمن عزیز سر عرفان	راهی ز جهان گشته بحکم نروان
ارشد سینه وصال او گفت معا	شاه زیاده دیا فیه قصیر جهان
ایضاً	
فضل رحمن بذکر رب عالم	راهی گشته بجانب ملک عدم
تایخ وصال او ز ارشد رود	نخ قبله ز هدایان بناده ایم
ایضاً	

	<p>سردین مرغ او پر انار آب</p> <p>شده قاقلم خلد و طریب</p>		<p>گیشته نامه فضل رحمن</p> <p>یایخ نویشت کلمات</p>	
	ایضا			
	<p>زاست و زیریب ده بد و ران بود</p> <p>ایلم دل پاک فضل رحمن بود</p>		<p>صاحب فضل عالم کامل</p> <p>کردار شسته بیان صالح</p>	

اوساخت پست فغان تو حق صاحب غلده		فضل حسن کنده جاستی از اول غلده	
کرده آبا و عار و کمال غلده		تایخ و فاست او را شد بشنو	
	ایضا		
زین جانی خجیب روز نه ناکاه هر حلت		افسوس فضل حسن حلال باطن	
سلطان ملک عرفان نیمه و غیر حلت		مصراع سال و لا رشتد رشت مهم نوم	
	ایضا		

ایضاً

فضلِ حرمِ صاحبِ دل	گام نهاد مبتزلِ خلد
ارشادِ گفتِ تبارِ بخش	بادِ آلودِ اجلِ خلد

ایضاً

فضلِ حرمِ اسرارِ طین	قصدِ بیکارِ بقا کرده
سالِ وصا شلِ ارشدِ گفتم	جانِ صلاحِ قضا کرده

ایضاً

عارفِ پاکِ سیرِ فضیلِ حرم	آن پیشِ چو اورا سفرِ خلدِ برین
یافتمِ معصومِ تاریخِ وصا شلِ ارشد	کمرِ غمِ عدمِ بیتِ اهلِ دین

ایضاً

دخولِ انجمنِ فضیلِ الرحمن	قائمِ لیلِ امامِ الزماور
---------------------------	--------------------------

کتب الارشاد عام التبریل	حیل اشیح بهام الزیاد
فقرة تاریخی	
فات اکل العابدین	سکینه ایله فی اعلى علیین
بیاض حریری الیف جمو کوپ	رشد مولف مجموعہ ہذا
سال تحسیر آن رقم کردم	این تواریخ از عنایت حق
ازین این تازہ یادگار شد	یت سلم چون جامہ
قطعی تاریخ طبع از جناب مشتی محمد کفایت	اصحاب برق منضم طبع ہذا
این نادر و کیا گوہر نظم	چون ارشد نامی باہم سفت
برق از پی یادش سال چاپ	مقبول پسند خاطر گفت
وله	
رسد آواز مردم از لب وای	کتاب نیتش فی قوم

[illegible]

بهتر از هر وسیله بحسن و بهما

این جوهر ز معدن ارشد

بر روح آن ولی خدا

از برای شامی زیبند

چون این کتاب را خطاب بر یادگار خاتون انا فضل حسن علیہ الرحمۃ و العتران است و بقلم واقعہ رحمہ

شیخ نذیر احمد بکالری و فکر سامی ارشد زبان آفرنامی ترتیب پذیرفته تعریف اصح فیہ خاج انجیر امرکات

و توصیف این نیکو بیزان از جلیان پس جز سوا شمع عمری آن غفران پناه را خبر ایل جا فضل حسن

گفتن زو احریابان اقصای حصه تواریخ وفات آن عرفان و نگار نظر حقایق بحر آینه نبی کی صنایع قدرت

فضائل آن شهر و اتفاق بسیار بود غالباً شیخ موصوف بخوف تهمت یا اعتقاد خود و گرنه اگر یک

سال دیگر بسمعی و جانکاهی متواتر نوشتم و تبرئه فانی الشیخ رسید که بذراحمده بکرامتی تاریخ گردیدی تمام

دای حق بیرون یکا یقین است که برکت آن روح پر فروغ این تالیخ موهج مطبوع خلایق قدس

را و محنت رشد بگرمی تاریخ گردد و هر که این عالی فطرتی ارشد به بند زبانی غلام حیدر بزرگواران

طبع اہل دلی از مظاہرین مباحینہ طبع سرگرمی این نیا ان میو شایگان و کا خاندنہ جیر نہ فقط

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یوحنا فکری ایف بی

پروا بجا بیدار و درم از اندک و کثرت

بدینہ تم کو اس میں مقبول کر دیتا ہوں

[illegible]

باب الحاشیہ برائے سید محمد طیب

تاریخ وفات قطب عالم

۱۵۸۰ھ
۹۷۲ھ

॥३॥

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ وفات قطب عالم

ط

کفایت حق بنده را برادران حق
 قوی خط و خوبی صحت حسن ایشان هم چیزی نگفتن حق بنده را برادران حق
 پس ایضا و اختصاص است که هر خط را می بنده روح یا قوت و تمضات بها
 که صحت و ایستام را در یافت نماید بر سر هر خط پیوسته
 بنده را بر خط صحت بنده گویند و الا در متنگانی بنده می طبع مولوی عبد المجید باید دید و بنده
 این کتاب پیش خود و آن خلایق را با سید قدوسی نگردد گفتند خود بر سر و انگشت من طبع مولوی عبد المجید
 حالا که میگویم که آنی باین وضع یا خط نیست چنانکه در ریاض قدس و ابواب این چهار شد
 جاری و الا در بیان زمینیان و زمانیان یا خط سر و گویند و استماعی و احکم که اگر اتفاقاً

فت ۳۰

DUE DATE

فیس

۲۵۶۸

